

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۲ دسمبر ۲۰۰۸

استاد سخن و فخر الشعراء، جناب اسیر!
رقیمه نواز شگر شما چه در چند جمله نثر و چه در قالب مثنوی زیبا، مشام جانم را تازه کرد. من خود را به هیچ صورت شایسته اینقدر ستایش نمیدانم، مگر بخود می بالم که مورد ذره نوازی آن عالیجناب قرار گرفته ام. ندانم که با کدام جرأت شعر شما را با شعر جواب گویم، که نور شمع کجا و چشمه آفتاب کجا؟
علی ای حال، دل را با دل شیر پیوند زده و ابیاتی را "شعر گونه" نثار پارچه زیبایان مینمایم :

اوستاد سخن اسیرم کرد

نامه اوستاد را دیدم
آن که او مگر را کند زنده
چونکه میزد از آن دماغ ذوق
از سراپای او گهر چیدم
محتوایش همه ز بر کردم
خواب از چشم رفته بود دگر

دی که ایمیل باز می کردم
نامه ای بود بس نوازنده
خواندمش بار بار از سر شوق
لفظ لفظ و لغت لغت دیدم
بس که از روی آن گزردم
پاسی از شب نموده بود گذر

.....
که سر سوزنی ندارد لغز
ورنه دل را دگر خجل سازم
بُرد هوش و قرار و طاقت من
خرمن ذوق در خمیرم کرد
که لباس حشر پوشیده
ذره ز التفات شماس
بر کند تلخی از دسایس زهر
من کجا باشم و گهر سفتن؟
سخننت ای "خلیل" لِرزان است

گفتم آخر چنین نشیده نغز
بایدیش گوشوار دل سازم
سخن نغز اوستاد سخن
اوستاد سخن اسیرم کرد
این دو سه حرف خام جوشیده
هست گر شعرو یا که ورد و دعاست
زنده باد آنکه در وساوس دهر
بیشتر زین نبایدم گفتن
شعر گفتن نه کار آسان است